

# دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی

## جلسه 7، دین و انقلاب آمریکا

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر راجر گرین در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۷، دین و انقلاب آمریکا است.

اگر کمی کند، من در صفحه ۱۳ برنامه درسی هستم. این اولین بیداری بزرگ است و ما امروز در حال اتمام اولین بیداری بزرگ هستیم. ما تقریباً در جایی هستیم که باید در سخنرانی باشیم، بنابراین از این بابت سپاسگزاریم. فقط برای یادآوری، ما زمان زیادی را به جانانان ادواردز اختصاص می‌دهیم زیرا او نه تنها نسبت به اولین بیداری بزرگ بسیار منتقد بود، بلکه یک متفکر انتقادی در مسیحیت آمریکایی نیز بود، بنابراین ما این کار را انجام می‌دهیم.

سپس، درباره سه رهبر مهم دیگر صحبت کردیم. درباره فرلینگهایزن، تنت و اهمیت جورج وایتفیلد صحبت کردیم. اولین بیداری بزرگ بدون واکنش منفی نبود.

واکنش‌هایی به اولین بیداری بزرگ وجود داشت، و بنابراین ما آن واکنش‌ها، به ویژه سه مورد از آنها را بررسی کردیم. اکنون، ما به نتایج اولین بیداری بزرگ می‌پردازیم. این رویداد تأثیر عظیمی بر زندگی و فرهنگ آمریکایی داشت، نه تنها از نظر الهیاتی، بلکه از نظر اجتماعی نیز، که بسیاری از مردم متوجه آن نیستند.

این دو چیز آشکارا با یکدیگر تلاقی دارند، بنابراین شما همیشه نمی‌توانید تمایز دقیقی بین تأثیر الهیاتی و تأثیر اجتماعی قائل شوید، اما این یک سهم اجتماعی است. ما در اینجا به این نقطه رسیده‌ایم. من فهرست را اینجا می‌آورم.

دقیقاً یادم نیست کجا توقف کردیم، اما فکر می‌کنم به ارتقای جایگاه مردم عادی، اهمیت عوام در اولین بیداری بزرگ، و اینکه چگونه آنها در زندگی کلیسا کارهایی انجام دادند که قبلاً هرگز قادر به انجام آنها نبودند اشاره کردیم. آنها می‌توانستند در ملاء عام صحبت کنند. آنها می‌توانستند کتاب مقدس را در ملاء عام بخوانند.

آنها می‌توانستند در زندگی کلیسا شرکت کنند. جماعت همیشه این کار را انجام می‌داد، اما آنها می‌توانستند در زندگی کلیسا شرکت کنند. این نکته دوم است.

بر فعالیت افراد غیر روحانی تأکید می‌شود. نقش‌های جدید رهبری در کلیسا. رهبری در کلیسا دیگر فقط در دست کشیش یا کشیش نیست؛ رهبری در کلیسا اکنون با افراد غیر روحانی نیز مشترک است.

فکر می‌کنم به آن اشاره کردیم. فکر می‌کنم احتمالاً به استقلال شخصی در زندگی مذهبی اشاره کردیم؛ آزادی انتخاب منجر به این نوع استقلال شخصی در زندگی سیاسی نیز می‌شود. جدایی کلیسا و دولت بسیار مهم است.

این برای افرادی مانند باپتیست‌ها، کاتولیک‌های رومی و برخی از پیوریتن‌ها مهم بوده است. افرادی که در اروپا تحت ظلم و ستم دولت رنج کشیده‌اند، اکنون به اینجا می‌آیند و مطمئناً خواهان جدایی کلیسا و دولت هستند تا دولت نتواند کلیسا را کنترل کند. حال، آیا به انگیزه جدید بشردوستانه رسیدیم؟ آیا اینجا جایی نیست که ما

تمام کردیم؟ بیایید در مورد انگیزه جدید بشردوستانه صحبت کنیم که برای زندگی و فرهنگ آمریکایی بسیار مهم خواهد بود. متن متی ۲۲ وجود داشت، خدا را دوست داشته باش، همسایه‌ات را دوست داشته باش

خب، این در اولین بیداری بزرگ مهم می‌شود. خدا را دوست داشته باش، همسایه‌ات را دوست داشته باش حالا، همسایه‌ات کیست؟ خب، وقتی از جان و سلی پرسیده شد که همسایه‌ات کیست، گفت، فقیرترین شما همسایه‌تان است.

کسی که در میان شما از همه درمانده‌تر است، همسایه شماست. بنابراین، این انگیزه انسان‌دوستانه، اجازه دهید فقط یک مثال از آن را برای شما بیان کنم، و سپس شاهد رشد و توسعه آن در زندگی فرهنگی آمریکا با دومین بیداری بزرگ و احیاهایی که در قرن نوزدهم رخ داد، خواهیم بود. یک نمونه از این، ساخت یک پرورشگاه توسط وایتفیلد در جورجیا بود.

در جورجیا به یک پرورشگاه نیاز بود. چه کسی قرار است این کار را انجام دهد؟ چه کسی قرار است از این یتیمان مراقبت کند؟ وایتفیلد تصمیم گرفت که از آنها مراقبت کند و یک پرورشگاه ساخت. این پرورشگاه تاریخچه طولانی و بسیار جالبی داشت.

الان وقت نداریم که به همه این‌ها بپردازیم، اما این نشان‌دهنده انگیزه بشردوستانه این اولین بیداری بزرگ و تمایل جورج وایتفیلد برای ساخت پرورشگاه و اطمینان از مراقبت از کودکان است. بنابراین، ما در زمان همکاری‌مان زیاد شاهد این موارد خواهیم بود. اشکال جدید تجمع بسیار مهم هستند، این اشکال جدید تجمع.

حال، اشکال جدید تجمع دو ویژگی دارند که از نظر سیاسی نیز خواهیم دید. اولین ویژگی، زمینه اجتماعی تجمع است. ما قبلاً به نوعی به آن اشاره کرده‌ایم.

بافت اجتماعی این گردهمایی به یک کلیسا، یک ساختمان یا یک مکان محدود نخواهد شد، بلکه در فضای باز برگزار خواهد شد. و این گردهمایی در فضای باز برگزار خواهد شد و همه می‌توانند در آن شرکت کنند. منظورم این است که برای شرکت در این گردهمایی لازم نیست عضو دارای حق رأی کلیسا باشید.

بنابراین، اشکال جدید تجمع شامل یک زمینه اجتماعی بود که کاملاً با هر چیزی که قبلاً دیده‌ایم متفاوت بود. این اکنون جدید است. این متفاوت است.

و نکته دوم در این مورد، توانایی در آن زمینه اجتماعی برای انتقاد از اقتدار است. این اتفاق تا حدودی رخ می‌دهد، احتمالاً حتی در اولین بیداری بزرگ، اما مطمئناً از نظر سیاسی پس از اولین بیداری بزرگ رخ می‌دهد. مردم احساس می‌کنند که می‌توان اقتدار رهبری را مورد انتقاد قرار داد و می‌توانند این کار را آشکارا و عمومی انجام دهند.

بنابراین، این اشکال جدید تجمع واقعاً چند فرصت را در اولین بیداری بزرگ ایجاد می‌کنند که ما قصد داریم آنها را به نسل‌های بعدی منتقل کنیم. و سپس حاکمیت مردم. حاکمیت مردم اکنون برای مناصب سیاسی بسیار مهم می‌شود.

بنابراین، از آنچه اکنون دیده‌ایم، این شکل جدیدی از سازماندهی است. رهبری در گذشته تنها به واسطه ارتباطات یا تنها به واسطه ثروت، نفوذ و قدرت فرد مطرح می‌شد. خب، حاکمیت مردم حیاتی شده است.

خب، این مردمی هستند که در ملاء عام درباره چیزهای مختلف صحبت می‌کنند. در اینجا نقل قولی وجود دارد که به نوعی همه اینها را خلاصه می‌کند. من عاشق این نقل قول هستم چون خیلی خوب بیان شده است، اما آن را به عنوان یک رویداد اجتماعی در نظر بگیرید.

بنابراین، بیایید آن را به عنوان یک رویداد اجتماعی در نظر بگیریم. اولین بیداری بزرگ چیزی کمتر از اولین مرحله انقلاب آمریکا نیست. این یک بیانیه بسیار قوی است که این اولین مرحله از انقلاب آمریکا است.

آیا اگر چنین بیداری بزرگ اول قدرتمندی در آمریکا رخ نمی‌داد، انقلاب آمریکا رخ می‌داد؟ خب، ما نمی‌دانیم چون می‌دانیم تاریخ به کجا رفت، اما این سوال خوبی است و راه خوبی برای خلاصه کردن این مرحله به عنوان اولین مرحله در انقلاب آمریکا است. بنابراین، اتفاقات زیادی در اینجا در حال رخ دادن است و نتایج زیادی هم وجود دارد، نه تنها نتایج الهیاتی، بلکه نتایج اجتماعی نیز. بنابراین، می‌توانیم ۱۵ هفته خود را به اولین بیداری بزرگ اختصاص دهیم.

این یک اتفاق نسبتاً معجزه‌آسا بود که در زندگی و فرهنگ آمریکایی رخ داد و همچنین به شکل‌گیری زندگی و فرهنگ آمریکایی کمک کرد. من تعجب می‌کنم که آیا سؤالی یا چیزی وجود دارد که باید در مورد جانانان ادواردز، رهبری، آنچه در اولین بیداری بزرگ در جریان است و نتایج اولین بیداری بزرگ مورد بحث قرار گیرد. این افراد خود را انجیلی می‌دانند.

این اصطلاحی است که در دوران اصلاحات مذهبی مطرح شد. اصطلاح انجیلی در دوران اصلاحات مذهبی مطرح شد تا تقریباً به یک معنا، پروتستانتیسم را از کاتولیک رومی متمایز کند. این اصطلاح را وسلی در انگلستان بسیار قوی به کار می‌برد.

و آنچه در انگلستان اتفاق می‌افتد، احیای وسلی است که همزمان با اولین بیداری بزرگ در حال وقوع است. بنابراین، این افراد خود را انجیلی می‌دانند و این اصطلاحی است که با آن آشنا هستند و شاید گاهی اوقات برای خودشان استفاده کنند. اکنون، این اصطلاح قرار است بازگردد. اصطلاحی که ما به عنوان انجیلی می‌شناسیم، قرار است دوباره در دومین بیداری بزرگ بازگردد، اما در واقع قرار است در اواسط قرن بیستم اتفاق بیفتد.

بنابراین، ما قصد داریم کمی تاریخ را بررسی کنیم، اما بله، این اصطلاحی است که آنها با آن آشنا هستند. اگر کسی به جانانان ادواردز بگوید، شما یک انجیلی هستید، او خواهد گفت، بله، من یک انجیلی هستم؛ این چیزی است که من به آن اعتقاد دارم، و این بیداری، یک بیداری انجیلی مانند بیداری وسلی در انگلستان است. بنابراین بله، چیز دیگری در مورد اولین بیداری بزرگ وجود دارد؛ اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟

خب، آماده‌ایم؟ بریم سراغ ادامه. من الان صفحه ۱۳ برنامه درسی هستم. خب، حالا می‌ریم سراغ درس پنجم، دین و انقلاب آمریکا.

و ما ابتدا به دنیسم، یک جنبش بسیار مهم که از نظر مذهبی و اجتماعی بر ما تأثیر خواهد گذاشت، خواهیم پرداخت. سپس، به نظریه‌های سیاسی و مذهبی پدران بنیانگذار خواهیم پرداخت. و در ادامه، واکنش کلیساها به انقلاب آمریکا را بررسی خواهیم کرد و در پایان کمی در مورد حضور در کلیسا در زمان انقلاب صحبت خواهیم کرد.

خب، با دنیسم شروع می‌کنیم. خب، پس ما در مورد دنیسم کجا هستیم؟ بسیار خوب، اول از همه، بیایید قرن هجدهم را به طور کلی در نظر بگیریم. قرن هجدهم به عنوان عصر خرد یا عصر عقلانیت شناخته می‌شد.

منظورم این است که از قرن هفدهم شروع می‌شود، اما بعد به قرن هجدهم می‌رسد. خب، این یک تعریف کلی و جامع است، البته. اما فکر می‌کنم برای ما مفید باشد.

عصر خرد، عصر عقلانیت. بسیار خب، حالا اجازه دهید سه چیز را که از ویژگی‌های قرن هجدهم هستند، سه چیزی که به شکل‌گیری و شکل‌گیری عصر خرد قرن هجدهم کمک کردند، ذکر کنم. بسیار خب، اول از همه، مطمئناً نوعی تجلیل از خرد وجود دارد.

ما آغاز فلسفه مدرن، تجلیل از عقل، اهمیت عقل را داریم. و با این اهمیت عقل، گاهی اوقات شک و تردید در مورد کتاب مقدس، در مورد کلیسا، در مورد مسیحیت سازمان یافته وجود دارد که به نظر غیرمنطقی می‌آید، به نظر می‌رسد که نمی‌توان آن را با آنچه معقول و منطقی است سنجید. خب، این یک چیز است، نوعی ظهور فلسفه همراه با آن، گاهی اوقات، شک و تردید در مورد مسیحیت تاریخی.

بسیار خوب، شماره دو، دومین نوع از ویژگی‌های این عصر خرد، و آن نوعی روش انجام الهیات است. ما به آن الهیات طبیعی می‌گوییم. الهیات طبیعی اساساً یک الهیات است؛ ممکن است این را از بیشتر شما که ممکن است دوره الهیات را گذرانده باشید به خاطر داشته باشید، اما الهیات طبیعی الهیاتی مبتنی بر خرد و مبتنی بر مشاهده جهان طبیعی است.

بنابراین، الهیات طبیعی واقعاً در قرن هجدهم به شکلی بسیار قدرتمند وارد عمل می‌شود. بنابراین، آنچه ما در مورد خدا و آنچه در مورد جهان او می‌دانیم از طریق مشاهده انجام می‌شود. و آنچه الهیات طبیعی و آنچه مردم در قرن هجدهم می‌گفتند این بود که به جهان نگاه کنید. زیبایی، نظم و طرح در جهان وجود دارد.

این چیزی است که ما در جهان می‌بینیم. بنابراین، باید کسی باشد که این را خلق کرده باشد. بنابراین الهیات طبیعی فقط به آن نگاه می‌کند.

با این حال، چیزی که آنها همیشه تشخیص نمی‌دادند این بود که الهیات طبیعی دو نقص دارد، و آنها همیشه نقص‌های الهیات طبیعی را تشخیص نمی‌دادند. نقص شماره یک این است که به نوعی الهیات وحیانی یا آشکارسازی خدا در کتاب مقدس یا نحوه آشکار شدن خدا در شخص مسیح را از بین می‌برد. بنابراین، آنها واقعاً با این موضوع کنار نیامدند. اینکه الهیات وحیانی است.

در مورد وحی چطور؟ در مورد الهیات به عنوان وحی چطور؟ دومین چیزی که آنها واقعاً با آن کنار نیامدند این سوال بود که آیا قرار است به الهیات طبیعی تکیه کنید، اگر قرار است الهیات خود را بر اساس اینها بنا کنید، زیبایی، نظم، طراحی جهان، پس وقتی زلزله و سیل و سونامی و بیماری‌هایی رخ می‌دهد که چند صد هزار نفر را از بین می‌برد و غیره، چه اتفاقی برای آن الهیات می‌افتد؟ پس الهیات طبیعی شما کجاست؟ آیا این معقول است؟ آیا این عقلانی است؟ آیا این به شما دیدگاه خوبی از اینکه خدا کیست می‌دهد؟ بنابراین الهیات طبیعی محدودیت‌های واقعی خود را داشت و مردم همیشه این محدودیت‌ها را تشخیص نمی‌دادند. اگر قرار است فقط به الهیات طبیعی تکیه کنید، باید با آن محدودیت‌ها کنار بیایید. بنابراین این دومین نکته در شکل‌گیری عصر خرد است.

بنابراین، شماره یک فلسفه است. شماره دو الهیات طبیعی است، و سپس سومی را داریم. اساساً، دئیست‌های اولیه که قرار است در مورد آنها صحبت کنیم، گاهی اوقات به کتاب مقدس متوسل می‌شدند، اما در نهایت آنها کتاب مقدس را رها کردند.

کتاب مقدس منتشر شده است، و توانایی استدلال خودمان وارد شده است، و این چیزی است که الهیات طبیعی توسط عقل ما شکل می‌گیرد. نکته سوم این است که در قرن هجدهم، سال‌های سال و سال‌های سال

جنگ‌های مذهبی در اروپا وجود داشت. در چند قرن قبل از آن انواع جنگ‌های مذهبی بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در اروپا وجود داشت، و در قرن هجدهم، به یک معنا، مردم از آن خسته شده بودند.

مردم فکر می‌کردند، اگر مسیحیت این است، من نمی‌خواهم هیچ کاری با آن داشته باشم، می‌دانید؟ بنابراین نوعی عقب‌نشینی از آن درگیری‌های مذهبی وجود دارد و می‌گویند، بیایید ببینیم آیا می‌توانیم الهیات و زندگی اخلاقی‌ای را توسعه دهیم که اجازه این نوع چیزها را ندهد. بنابراین، مردم از درگیری‌های مذهبی و جنگ‌های یک یا دو قرن گذشته خسته شده‌اند. مردم رویکرد معقول‌تری به زندگی و دین می‌خواهند.

بنابراین، سن عقل نوعی واکنش به آنچه قبلاً اتفاق افتاده است، است. خوب، حالا، اتفاقی که می‌افتد این است که هر از گاهی، می‌دانید، در این دوره، به این نگاه می‌کنید که، گاهی اوقات فرد مناسب با ایده درست و رویدادهای مناسب را پیدا می‌کنید که به نوعی با هم ترکیب می‌شوند. خوب، این اتفاق با مردی به نام جان لاک می‌افتد.

جان لاک برای فلسفه، الهیات، مسیحیت و غیره بسیار بسیار مهم است. خوب، حالا نوبت جان لاک است. تاریخ‌هایش را داریم، و او کتابی نوشته به نام «معقول بودن مسیحیت». «بنابراین، عنوان کتاب تا حدودی مشخص می‌کند که او در کتاب، «معقول بودن مسیحیت»، چه خواهد گفت.

بسیار خوب، بنابراین فرض لاک در کتاب «معقول بودن مسیحیت» این است که حقایق اساسی مسیحیت عقلانی هستند. شما می‌توانید آنها را با عقل خود تشخیص دهید. آنها عقلانی هستند و می‌توانند به صورت عقلانی درک شوند. بنابراین، حقایق اساسی مسیحیت ساده، اساسی و عقلانی هستند.

و این، و او قرار است به نوعی استدلال کند، او قرار است برای آن استدلال کند. خوب، او به شدت به الهیات طبیعی متکی است، زیرا تا حدودی استدلال خود را بر اساس زیبایی جهان، نظم جهان، تقارن جهان و طراحی جهان مطرح می‌کند. بنابراین او تا حدودی استدلال خود را بر اساس آن نوع الهیات طبیعی مطرح می‌کند.

اما مسیحیت، تا جایی که به او مربوط می‌شود، اساساً معقول است. بسیار خوب، حالا کسی مثل جان لاک با این حال، هنوز از کتاب مقدس استفاده می‌کند. این به یک معنا به این سؤالات پاسخ می‌دهد، اما او هنوز از کتاب مقدس استفاده می‌کند.

او کاملاً کتاب مقدس را کنار نگذاشته است. اما پیروان جان لاک، با ورود به قرن هجدهم، که به همین چیزها اعتقاد خواهند داشت و معتقدند که مسیحیت معقول و منطقی است، در نهایت کتاب مقدس را کنار خواهند گذاشت. آنها احساس می‌کنند که می‌توانند هر آنچه را که باید در مورد خدا و جهان او و زندگی ما بدانند، از عقل خود، فقط با نگاه کردن به اطراف، بیاموزند.

اما جان لاک از نظر بیان آنچه که در نهایت به عنوان دئیسم شناخته خواهد شد، بسیار بسیار مهم می‌شود. بنابراین، ما می‌خواهیم نام او را ذکر کنیم. خوب، در کنار آن جنبشی به نام دئیسم از راه می‌رسد.

هستیم، دئیسم. در همین حین، جنبشی به نام دئیسم از راه می‌رسد A خوب، و ما هنوز اینجا روی نقطه خوب، بیایید دئیسم را تعریف کنیم.

فکر می‌کنم احتمالاً قبلاً در این دوره به این موضوع اشاره کرده‌ایم. اما دئیسم دین نیست. دئیسم نوعی فلسفه دینی است.

دئیسم نوعی جهان بینی مذهبی است که در واقع از طریق نوشته های افرادی مانند جان لاک در انگلستان آغاز شد. این در انگلستان شروع می شود و به آمریکا می رسد و البته سپس به مستعمرات نیز می رسد. بنابراین این دئیسم است.

و می دانید که دئیسم از جانب خدا اینجاست و ما اینجا هستیم. خدا جهان را مانند یک ساعت کوک کرده و دارد به کار خود ادامه می دهد. حالا، فقط برای اینکه مطمئن شویم متوجه شده ایم، نقطه مقابل دئیسم، خداپاوری است.

بنابراین، خداپاوری نقطه مقابل دئیسم است. دئیسم یعنی خدا این بالاست و ما این پایین هستیم. خداپاوری یعنی خدا این بالاست، اما او نگران زندگی ماست.

او در شخص عیسی مسیح، پروردگار ما، به دنیای ما نفوذ کرده است، و در اینجا یک رابطه شخصی با خدا وجود دارد. این همان خداپاوری است. بسیار خوب، اما بیایید به بحث دئیست ها برگردیم.

بنابراین، آنها در قرن های هفدهم و هجدهم شروع به شکل گیری خود کردند. بسیار خوب، اجازه دهید چند مورد از باورهای آنها را که شکل گرفته است، ارائه دهم که به نوعی ماهیت دئیسم را برجسته می کند. بسیار خوب، اول از همه، آنها یکتاپرست هستند.

آنها به خدا اعتقاد دارند. بنابراین، آنها یکتاپرست هستند. آنها بت پرست نیستند.

آنها به خدایان زیادی اعتقاد ندارند. بنابراین، آنها یکتاپرست هستند، اما البته تثلیث را انکار می کنند. بنابراین، آنها اساساً یکتاپرست هستند و این فرقه ای است که در نهایت به آن تکامل خواهند یافت.

خب، این یکی از باورهای دئیست ها است، باور به خدای واحد. بسیار خوب، دئیست ها باید بگویند که در جهان گناه وجود دارد، چون چطور ممکن است مجبور باشید چشم بند بزنید تا این را نگویند؟ آنها باید بگویند که در جهان گناه وجود دارد، اما آن گناه، گناه اولیه نیست. آن گناه فقط از اراده ای آزاد ما برای گفتن بله یا خیر به خدا ناشی می شود، اما آنها اذعان می کنند که در جهان گناه وجود دارد.

آنها باید این کار را انجام دهند. بسیار خوب، اما این به مورد سوم منتهی می شود. با این حال، چیزی که آنها می خواهند بر آن تأکید کنند، چیزی که دئیست ها می خواهند بر آن تأکید کنند، اخلاق و اصول اخلاقی است.

آیا می توان زندگی خوبی داشت؟ آیا می توان فضیلت را به کار برد؟ آیا می توان زندگی اخلاقی داشت؟ و پاسخ دئیست ها به این سوال کاملاً مثبت است، و به این دلیل است که شما هیچ گناه اولیه ای ندارید که مانع از فرصت های انجام این کار شود. ممکن است در زندگی خود به دلیل آزادی اراده تان گناهی داشته باشید، اما گناه اولیه ای ندارید که مانع انجام آن شود. بنابراین، آنها واقعاً مردم را به یک زندگی با فضیلت، به یک زندگی اخلاقی فرا می خوانند و فکر می کنند که این درست است.

چهارم، برای دئیست ها، آنها این را قبول دارند. دئیست ها، به ویژه دئیست های اولیه، انتظار داشتند که زندگی پس از مرگ وجود داشته باشد. آنها احساس می کردند که فضیلت نمی تواند در این زندگی کاملاً پاداش داده شود. یک زندگی اخلاقی خوب نمی تواند در اینجا کاملاً پاداش داده شود، و بنابراین زندگی پس از مرگ وجود دارد.

و آنها حتی حاضرند بگویند که در زندگی پس از مرگ پاداش و مجازات وجود دارد. آیا در زندگی پس از مرگ بهشت و جهنمی وجود دارد؟ خوب، این کمی مبهم می شود، اما مطمئناً در زندگی پس از مرگ پاداش و مجازات

وجود دارد، شکی در این مورد نیست. در نهایت، به یاد داشته باشید که دئیسم فقط یک فلسفه مذهبی است.

هنوز فرقه نشده است، اما در نهایت، وقتی به توحیدگرایی تکامل یابد، به جهان‌گرایی نیز تکامل خواهد یافت. بنابراین، دئیسم سرانجام به توحیدگرایی و سپس جهان‌گرایی تکامل خواهد یافت، که می‌آموزد همه مردم صرف نظر از زندگی‌شان در اینجا روی زمین، از پاداش‌های بهشت لذت خواهند برد. همه خواهند رفت و با خدا خواهند بود.

خدا به نوعی همه چیز را درست خواهد کرد. و جای تعجب نیست که در قرن بیستم، اواسط قرن بیستم فرقه‌های توحیدی و جهانی‌گرایان که در ابتدا به عنوان دو فرقه جداگانه شروع به کار کردند، در قرن بیستم در آمریکا با هم ادغام شوند و فرقه توحیدی-جهانی‌گرا را تشکیل دهند.

بنابراین، این دو جنبه از دئیسم قرار است به هم برسند. اینها چیزهایی هستند که دئیست‌ها آموزش می‌دادند، چیزهایی که به آنها اعتقاد داشتند. خوب، چند نویسنده هستند که این کار را نکردند، و به یاد داشته باشید همانطور که در پاسخ به سوال گفتیم، دئیست‌های اولیه نمی‌خواستند کتاب مقدس را کنار بگذارند.

آنها می‌خواستند با کتاب مقدس کنار بیایند. آنها می‌خواستند از متن کتاب مقدس استفاده کنند. بنابراین می‌خواهم در اینجا از دو نویسنده مهم نام ببرم.

اول جان تولاند است. هر دو نویسنده بریتانیایی هستند و هر دو نویسنده اساساً از دئیسم دفاع می‌کنند. او کتابی با عنوان «مسیحیت مرموز نیست» نوشته است.

و تز کتاب او این است که هیچ چیز در کتاب مقدس بالاتر از عقل ما نیست. هیچ چیز در متن کتاب مقدس وجود ندارد که با عقل سازگار نباشد. حال، اگر اتفاقاً مواردی در متن کتاب مقدس وجود دارد که با عقل سازگار نیست، شاید باید از شر آن متون خلاص شویم.

اما چیزی که ما می‌خواهیم مسیحیت است، نه رمز و راز. ما هیچ رمز و رازی نمی‌خواهیم. و بنابراین جان تولاند کتابش را نوشت، و سپس چیزی شبیه به آنچه که به عنوان کتاب مقدس دئیست شناخته می‌شود، متیو تیندال، مسیحیت به قدمت خلقت، را دنبال کرد.

مسیحیت به قدمت خلقت. در این کتاب، کاری که او انجام می‌دهد این است که از استفاده از عقل برای فهم کتاب مقدس به جای استفاده از وحی، به جای فهم کتاب مقدس به عنوان یک وحی، حمایت می‌کند. بنابراین، کتاب مقدس وحی از جانب خدا به ما نیست.

کتاب مقدس کلام خداست برای ما، اما کلام خدایی که می‌توانیم با عقل خود آن را درک کنیم. بنابراین، مسیحیت به قدمت خلقت است. برای کسی مثل تیندال، وقتی به خلقت نگاه می‌کنید چه می‌بینید؟ نظم، زیبایی و طراحی.

خب، این در مورد مسیحیت هم صادق است. مسیحیت دین نظم، زیبایی و طراحی است. و غیرمنطقی و نامعقول نیست.

بنابراین تولاند و تیندال از طریق نوشته‌هایشان تأثیر فوق‌العاده‌ای بر توحیدگرایی انگلیسی و خداپاوری انگلیسی گذاشتند، اما البته آمریکایی‌ها هم آثار تولاند و تیندال را می‌خواندند. بنابراین، این موضوع واقعاً اهمیت پیدا کرد. بیایید فقط یک دقیقه با الف، خداپاوری، بمانیم.

ارتدکس اکنون شروع به واکنش به دئیسم خواهد کرد. ارتدکس شروع به مقابله با دئیسم خواهد کرد، و کمی نگران است که دئیسم اینقدر محبوب شده است و قلب و ذهن مردم را به خود جلب کرده است، به نوعی پیروز میدان است. بنابراین، ارتدکس به مقابله خواهد پرداخت.

بگذارید سه مورد از راه‌هایی که ارتدکس‌ها از طریق آنها مخالفت می‌کنند را ذکر کنم. اولاً، اولین راهی که ارتدکس‌ها از طریق آن مخالفت می‌کنند، پذیرش برخی از پیام‌های دئیست‌ها است. به دئیست‌ها می‌گوییم، ما با برخی از آموزه‌های شما موافقیم.

ما این را تصدیق می‌کنیم. جهان دارای نظم، زیبایی و طرحی است. و ما این را در عهد عتیق می‌بینیم.

ما این را در نویسندگان مزامیر می‌بینیم. ما این را در بعضی از جاهای عهد جدید می‌بینیم. بنابراین، اولین راهی که آنها پاسخ می‌دهند این است که سعی می‌کنند با دئیست‌ها زمینه مشترکی پیدا کنند و بگویند برخی از آنچه شما آموزش می‌دهید درست است.

و خود کالوین گفت یکی از راه‌هایی که ما خدا را می‌شناسیم، نگاه کردن به دنیای اطرافمان است. بنابراین این یکی از راه‌هایی است که آنها برای یافتن آن نوع زمینه مشترک به کار می‌برند. دوم، راه دومی که آنها برای پاسخ دادن استفاده می‌کنند، دفاع از کتاب مقدس است.

یا باید بگوییم، شاید بهتر باشد از کل نوشته‌های کتاب مقدس دفاع کنیم. بنابراین ارتدکس‌ها با این پاسخ دادند که نوشته‌های کتاب مقدس فقط درک معقولی از جهان و طرح الهی نیست، بلکه نوشته‌های کتاب مقدس پر از معجزات و پیشگویی‌ها و تبدیل شدن خدای نهایی به جسم است، به یک معنا راز نهایی، تبدیل شدن خدا به جسم. بنابراین ما اذعان می‌کنیم که شاید دئیست‌ها بخشی از متن کتاب مقدس را می‌بینند، اما می‌خواهیم بگوییم بخش دیگری از متن کتاب مقدس وجود دارد که آنها آن را تصدیق نمی‌کنند و باید تصدیق کنند زیرا این کل کتاب مقدس است.

بنابراین، کل کتاب مقدس فقط یک درک منطقی از کیستی خدا نیست. کتاب مقدس همچنین، گاهی اوقات، خب، پر از معجزات و راه‌های دیگری از عملکرد خدا است که ما همیشه آنها را درک نمی‌کنیم و غیره. بنابراین، این دومین راهی است که آنها به نوعی از آن دفاع می‌کنند.

راه سوم، راهی بود که ارتدکس از آن دفاع می‌کرد. مردی بود که کتابی به نام «دفاعی برای عقل» نوشت. راه سومی که ارتدکس از آن دفاع می‌کرد این بود که می‌گفت مسیحیت، فهم ایمان‌جویانه است.

بنابراین، راه سوم این است که بگوییم ما موافقیم که عقل بسیار مهم است. ما موافقیم که استفاده از ذهنمان در درک خدا و آنچه خدا برای ما می‌خواهد بسیار مهم است. بنابراین، راه سوم ارتدکس می‌گوید عقل، ما موافقیم که ایمان به دنبال فهم است.

با این حال، بخشی از این ارتدکس می‌گفت که به یاد داشته باشید که محدودیت‌هایی برای عقلانیت ما وجود دارد. به یاد داشته باشید که محدودیت‌هایی برای توانایی استدلال ما وجود دارد. به یاد داشته باشید که در نحوه کار خدا رازی وجود دارد، و هیچ چیز مرموزتر از آمدن خدا در جسم در شخص مسیح نیست، و ما با ایمان از این امر شادمان می‌شویم.

بنابراین، دلیلی برای اثبات عقل، بله، می‌توانید دلیلی برای اثبات عقل بیاورید، اما محدودیت‌هایی برای آن عقل وجود دارد. بنابراین، ارتدکس شروع به مقابله می‌کند. ارتدکس شروع به پاسخ دادن به دئیست‌ها می‌کند.

بنابراین، آنها شروع به ایجاد نوعی درگیری بین دئیست‌ها و ارتدکس‌ها می‌کنند. یکی از افرادی که مخالفت کرد، البته، جاناتان ادواردز در پاسخ به دئیست‌ها بود. خب، این الف، دئیست‌ها است.

آیا در مورد این افراد سوالی وجود دارد؟ آنها بسیار مهم هستند. برخی از شما ممکن است بخواهید در مورد دئیست‌ها در یک مقاله بنویسید، اما آیا در مورد این افراد سوالی وجود دارد؟ بسیار خب، حالا بیایید به برویم و در مورد نظریه سیاسی و مذهبی پدران بنیانگذار صحبت کنیم. بسیار خب، پس قرار است B بخش با این موضوع به کجا برسیم.

خیلی خب، من عاشق کارم هستم. عاشق کار کردن در گوردون هستم. عاشق کارم هستم.

و من می‌خواهم چیزهایی بگویم که همه شما با آنها موافق نخواهید بود و احتمالاً آنها را بدعت‌آمیز می‌دانید، و شاید هیئت امنای ما باید با من صحبت کند. گاهی اوقات، آرزو می‌کنید که کاش ریاضی را مثل عدد دو تدریس می‌کردید، و دو می‌شود چهار، و این چیز خوبی است. بنابراین، من قصد دارم قضیه را مطرح کنم و سپس ببینم که آیا با آن موافق هستید یا مخالف.

تو اینو پس می‌زنی. ساده از کنارش نگذر. آگه با این موافق نیستی و آگه دلیل خوبی برای مخالفت داری، حتماً بهم بگو.

خب، باشه، پس ما با این موضوع مشکلی نداریم؟ ما مشکلی نداریم. پس، خدا شما را حفظ کند. خب، نظریه سیاسی و مذهبی پدران بنیانگذار.

بسیار خوب، پدران بنیانگذار، بنابراین تر من به نوعی این است. اکثر پدران بنیانگذار، نه همه، اما بیشتر کسانی که ما آنها را پدران بنیانگذار می‌نامیم، مسیحیان انجیلی نبودند. آنها کسانی نبودند که ما آنها را مسیحیان انجیلی می‌نامیم.

«هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد آنها مسیحیان انجیلی بوده‌اند. و من دارم دربارهٔ «بنیانگذاران و رهبران صحبت می‌کنم. و من به عنوان مثال، توماس جفرسون را در یک دقیقه دیگر مثال می‌زنم.

این افراد بسیار تحت تأثیر دئیست‌ها بودند. و آنها بسیار تحت تأثیر تفکر دئیست، چه تفکر مذهبی و چه تفکر سیاسی، قرار داشتند. بنابراین نمی‌توانید فرض کنید که پدران بنیانگذار، مسیحیان انجیلی، معتقد به کتاب مقدس و اهل کلیسا بودند.

متأسفانه، شواهد این را تأیید نمی‌کنند. بسیار خب، پس بیایید از توماس جفرسون به عنوان مثال استفاده کنیم. توماس جفرسون خودش یک دئیست بود.

خداباوری (دئیسم) در زندگی او بسیار تأثیرگذار بود. یک نظریه سیاسی خاص نیز در زندگی او بسیار تأثیرگذار بود که آن هم خداباوری بود. توماس جفرسون، فقط برای اینکه به شما نشان دهم چقدر خداباور بود، کتاب مقدس جفرسون را نوشت.

نمی‌دانم کسی از شما تا به حال کتاب مقدس جفرسون را دیده است یا نه، اما اگر کتاب مقدس جفرسون را دیده باشید، توماس جفرسون، کاری که او کرد این بود که کتاب مقدس، به ویژه عهد جدید و به ویژه اناجیل را برداشت و کاری که کرد، معجزات عیسی را از کتاب مقدس حذف کرد. او معجزات را حذف کرد زیرا

احساس می‌کرد که معجزات غیرمنطقی و نامعقول هستند و نمی‌توان از آنها حمایت یا دفاع کرد. او برخی از چیزهای خوبی را که عیسی گفته بود دوست داشت.

بنابراین، شما برخی از چیزهایی مانند خوشحال‌ها را در متن نگه می‌دارید. اما به نظر من، انجیل جفرسون واقعاً انجیلی است که با دقت ویرایش شده تا عیسی را نشان دهد. در نهایت، عیسی به نوعی شبیه یک متفکر بزرگ قرن هجدهم می‌شود.

خب، معجزات کنار گذاشته شدند. خب، اگر معجزات را کنار بگذارید، اینجا با مشکلاتی مواجه می‌شوید. و اگر چیزهایی مثل مرگ بر صلیب و رستاخیز را کنار بگذارید، اینجا با مشکلات اساسی مواجه می‌شوید.

اما جفرسون یک عیسی بسیار آرام می‌خواست. او یک عیسی بسیار منطقی قرن هجدهم می‌خواست، و در نهایت به همین نتیجه رسید، با کتاب مقدس جفرسون. بنابراین جفرسون نمونه خوبی از این است، که خودش به نوعی یک خداپاور تمام‌عیار است.

خب، فکر می‌کنم، منظورم این است که شما به من بگویید که آیا او اینطور نیست و چند مدرک پشتیبان خوب برای اینکه اینطور نیست به من بدهید، اما می‌خواهم در این مورد صحبت کنم. اما به هر حال، بیایید به روسو و اهمیت ژان ژاک روسو بپردازیم. خب، اینجا روسو در اروپا مشغول نوشتن است، و او چیزی به نام قرارداد اجتماعی می‌نویسد.

و مطمئناً، خب، چند نفر از شما کتاب «قرارداد اجتماعی» را برای دروس دیگر خوانده‌اید؟ شاید برای دروس مطالعات سیاسی، دروس مطالعات سیاسی یا چیزهایی شبیه به آن باشد. بنابراین «قرارداد اجتماعی». اگر قرارداد اجتماعی «را نخوانده‌اید، با ارائه نکاتی از کتاب به شما کمک می‌کنم».

بنابراین، اگر آن را نخوانده‌اید، به سراغ «قرارداد اجتماعی» می‌رویم. قرارداد اجتماعی «متنی بسیار تأثیرگذار در قرن هجدهم بود و بر جفرسون و دیگر پدران بنیانگذار بسیار تأثیرگذار بود. خواهید دید که این اساساً یک متن از نوع خداپاوری است.

این نه تنها سیاسی است، بلکه به نوعی، مذهبی هم خواهد بود. خب، صبح دوشنبه است؛ به کمی استراحت نیاز دارید. پس، استراحت کنید.

حالا، بیایید کتاب «قرارداد اجتماعی» را بررسی کنیم. اکثر شما آن را نخوانده‌اید، بنابراین می‌خواهم فقط به چند نکته از کتاب «قرارداد اجتماعی» اشاره کنم که برای پدران بنیانگذار ما مهم بوده‌اند. بسیار خب، اول از همه، خیلی مهم.

در کتاب قرارداد اجتماعی، روسو هرگونه نظریه‌ای مبنی بر حق الهی پادشاهان را رد می‌کند. بنابراین، او هرگونه نظریه‌ای مبنی بر حق الهی پادشاهان را رد می‌کند. هیچ حق الهی برای پادشاهان برای حکومت وجود ندارد. همانطور که آنها در اروپا، جایی که او کتاب را می‌نوشت، حکومت می‌کنند.

او واقعاً یک دیدگاه بسیار رادیکال و سکولار از رهبری سیاسی ارائه می‌دهد. و آن دیدگاه سکولار از رهبری سیاسی این است که از مردم می‌آید. بنابراین هیچ حق الهی برای پادشاهان وجود ندارد، اما رهبری از مردم ناشی می‌شود.

بنابراین این خیلی مهم می‌شود. این تقریباً شماره یک است. بسیار خوب، شماره دو، اراده عمومی مردم این است که چه چیزی همچنان از طریق قوانین بر مردم حکومت کند.

چه قوانینی باید برای حکومت وضع کنیم؟ خب، ما باید قوانینی را انتخاب کنیم که از اراده عمومی مردم ناشی شود. ما از قوانینی که توسط یک پادشاه به ما تحمیل می‌شود پیروی نمی‌کنیم. ما از قوانین حکومت و قوانین زندگی که اراده مردم آنها را برای منفعت مردم خوب می‌داند، پیروی می‌کنیم.

بنابراین، این چیزی نیست که به ما تحمیل شده باشد. ما کسانی هستیم که آن را توسعه داده‌ایم. بسیار خب، مورد سوم، قرارداد اجتماعی، قرارداد اجتماعی چیست؟ قرارداد اجتماعی دو رو دارد.

مثل سکه‌ای با دو رو است. خب، قرارداد اجتماعی این است که اول از همه، آزادی فردی باید حفظ شود. از یک طرف، یک روی سکه این است که آزادی فردی باید حفظ و حراست شود.

از طرف دیگر، با این حال، باید یک حکومت عادل وجود داشته باشد که به خیر عمومی مردم اهمیت دهد. بنابراین، ما از یک طرف از آزادی فردی محافظت می‌کنیم، اما از طرف دیگر، یک حکومت عادل وجود دارد. که باید مراقب خیر عمومی باشد. بسیار خب، این هم نکته سوم.

خب، شماره چهار، این کتاب، شماره چهار، فقط می‌خواهم بگویم که این کتاب چقدر بر تفکر رهبران سیاسی اینجا، در حالی که انقلاب در آمریکا در حال شکل‌گیری بود، تأثیر گذاشته است. این کتاب در مورد آنچه آنها در مورد آن فکر می‌کردند، بسیار تأثیرگذار بود، زیرا آنها تحت استبداد انگلستان بودند. همانطور که آنها تحت استبداد انگلستان و استبداد یک پادشاه هستند، و آنچه که آنها شروع به فکر کردن در مورد آن کرده‌اند، و نه کمتر از آنچه در بوستون، که به نوعی یکی از قلب‌های انقلاب بود، به آن فکر می‌کنند، اما آنها در مورد این ایده‌ها فکر می‌کنند و آنها را در زندگی مدنی آمریکا به کار می‌برند.

خب، خود کتاب واقعاً، واقعاً کتاب خیلی مهمی است. خب، پس تحت نظریه سیاسی و مذهبی پدران بنیانگذار، پس مستند چیست؟ جذابیت مستند این افراد چیست؟ خب، وقتی آن را برایتان خواندم، فکر می‌کنم متوجه شدیم، اما توجه داشته باشید که جذابیت مستند به کتاب مقدس نبود. پدران بنیانگذار، همانطور که انقلاب در حال گرم شدن است، به کتاب مقدس متوسل نمی‌شوند.

اینطور نیست، و توسل به نوعی وحی الهی در کتاب مقدس نیست که دلیلی برای هدف ما ارائه داده باشد. توسل به چه چیزی است؟ این به خودی خود بدیهی است. پس بفرمایید.

حالا، این برای شما آشنا به نظر می‌رسد. ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم. بنابراین، از نظر فلسفی، به حقایق بدیهی استناد می‌شود.

ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم. همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند، و چه چیزی آنها را به آنها بخشیده است؟ خالقشان. این یک اصطلاح بسیار خداپاورانه است.

این به جورایی به کلمه رمزیه. خالقشون بهشون حقوق سلب‌نشده‌ی خاصی داده، و از جمله این حقوق، حق زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختیه. بنابراین، این درخواست، به درخواست بدیهی و منطقیه.

ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم. بنابراین، آنها نگفتند که ما این حقایق را کتاب مقدسی می‌دانیم. ما کتاب مقدس را باز می‌کنیم و این حقایق را در کتاب مقدس می‌یابیم، حقایقی که آنها نگفته‌اند، و آنها توسط خدای نجات‌دهنده‌شان داده شده‌اند.

آنها توسط خدا داده شده‌اند، کسی که در مسیح برای حکومت آمد. بنابراین، این درخواست پدران بنیانگذار است. بنابراین، ما می‌خواهیم مطمئن شویم که این را درک می‌کنیم.

از جمله این حقوق، زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی است. حال، برای تأمین این حقوق، حکومت‌ها در میان انسان‌ها، نه توسط الهی، تأسیس می‌شوند و قدرت‌های عادلانه خود را از رضایت حکومت‌شوندگان به دست می‌آورند، و هر زمان که هر شکلی از حکومت مخرب این اهداف شود، حق مردم است که آن را تغییر دهند، لغو کنند و حکومت جدیدی تأسیس کنند، پایه‌ها و اصول فرعی آن را بنا نهند و قدرت‌های آن را به شکلی سازماندهی کنند که به نظرشان بیشترین تأثیر را بر امنیت و خوشبختی آنها داشته باشد. بنابراین، این به معنای توسل به وحی خدا در متنی مقدس در کتاب مقدس نیست که ما به نوعی در حال شکل دادن به آنچه در اینجا انجام می‌دهیم، هستیم.

حالا، اجازه دهید فقط برای یک دقیقه این را دنبال کنم، و بعد از شما می‌خواهم که به من بگویید کجای این ماجرا اشتباه می‌کنم. در کنار این، با پدران بنیانگذار، نوعی از زندگی مشروطه آمریکایی از راه می‌رسد که اکنون از دین جدا می‌شود. بنابراین، ما در حال جدا شدن از دین هستیم، همانطور که این دنیای جدید را در انقلاب شکل می‌دهیم.

بنابراین، از یک طرف کلیسا وجود دارد و از طرف دیگر دولت، و بنابراین قانون اساسی تمام آزمون‌های مذهبی برای متصدیان مناصب را رد می‌کند. هیچ آزمون مذهبی برای متصدیان مناصب در قانون اساسی وجود ندارد. هر کسی می‌تواند با رضایت مردم در قانون اساسی یک مناصب دولتی را اشغال کند، اما لزوماً نباید افراد مذهبی باشند.

بنابراین، آنچه اتفاق می‌افتد این است که مسیحیت تحت این جدایی کلیسا و دولت شکوفا می‌شود. بنابراین، مسیحیت، این نوعی شکوفایی یهودی-مسیحی است که حتی در زمان انقلاب نیز در اینجا در حال وقوع است. بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

حالا، حرف آخرم را در این مورد می‌زنم. می‌توان آمریکا را یک کشور یا ملت مسیحی نامید. این امکان‌پذیر است.

می‌توان آمریکا را یک ملت مسیحی نامید. اما تنها در صورتی می‌توان آمریکا را یک ملت مسیحی نامید که منظورتان این باشد که تعداد زیادی مسیحی در این کشور زندگی می‌کنند. اگر منظورتان این است که تعداد زیادی مسیحی در اینجا ساکن هستند و همچنین اگر منظورتان این است که نوعی زندگی یهودی-مسیحی در زندگی و فرهنگ آمریکایی‌ها شکل گرفته است.

بنابراین، اگر منظور شما از مسیحی نامیدن آمریکا همین است، اشکالی ندارد. اگر منظورتان این است که پدران بنیانگذار قصد داشتند آن را به عنوان یک ملت مسیحی تأسیس کنند، اگر منظورتان این است که آنها قصد داشتند این کشور را به عنوان یک ملت مسیحی انجیلی بر اساس کتاب مقدس و کل کتاب مقدس تأسیس کنند، که باید شامل تجسد و غیره نیز باشد، ما از اصطلاح مسیحی به عنوان اصطلاح انجیلی استفاده خواهیم کرد.

اگر منظورتان این است، فکر نمی‌کنم بتوانید چنین استدلالی بکنید. بنابراین، چیزی که می‌خواهم بحث را تمام کنم این است که این را با دو چیز مقایسه کنم. بنابراین، اگر حق با من است، شاید اشتباه می‌کنم.

بنابراین شاید من اشتباه می‌کنم. بنابراین، شما باید به من بگویید کجا اشتباه می‌کنم. اما حالا این را با دو چیز مقایسه کنید، اگر درست می‌گویم.

اولاً، این را با روشی که پیوریتن‌ها این ملت جدید را تأسیس می‌کردند، مقایسه کنید. پیوریتن‌ها ملت جدید را به روش متفاوتی تأسیس می‌کردند، اینطور نیست؟ از آنجایی که پیوریتن‌ها تأسیس کردند، شهری را می‌خواستند، که بر روی تپه‌ای قرار گیرد تا نوعی نمایش الهی از آنچه خدا برای قومش در اینجا می‌خواست باشد. بنابراین، این را با پیوریتن‌ها مقایسه کنید.

آنها هرگز از این نوع زبان استفاده نمی‌کردند. آنها هرگز ملتی جدید تأسیس نمی‌کردند که درباره انواع خاصی از حقوق بشر صحبت کند. آنها ملتی جدید بر اساس کتاب مقدس تأسیس می‌کردند.

اما آنها در اینجا یک حکومت دینی تأسیس نمی‌کردند، بنابراین پیوریتن‌ها قصد تأسیس یک ملت جدید را نداشتند. همچنین، مورد دوم این را با برداشت راجر ویلیامز از آنچه که در پراویدنس و رود آیلند انجام می‌داد، مقایسه می‌کند. زیرا او معتقد است آنچه که او در آنجا انجام می‌دهد، مبتنی بر کتاب مقدس است.

حالا، این [مذهب] تمام اصول آزادی مذهبی را داشت، نه فقط تساهل مذهبی، بلکه آزادی مذهبی. اما راجر ویلیامز، کاری که او انجام می‌داد، جهانی که او در رود آیلند بنا می‌نهاد، تا آنجا که به او مربوط می‌شد، جهانی بسیار خداپسندانه بود. و مبتنی بر کتب مقدس بود.

این فقط بر اساس حقایق بدیهی نبود. بلکه بر اساس کتاب مقدس بود. اما این افراد متفاوت هستند.

این افراد همان دیدگاهی را که پیوریتن‌ها یا راجر ویلیامز نسبت به کتاب مقدس یا خدا داشتند، ندارند. آنها اساساً دئیست‌هایی هستند که خدا را خالق خدا می‌دانند. و ما اینجا روی زمین یک زندگی اخلاقی و عقلانی داریم.

و آن خدای خالق از ما انتظار دارد که در تأسیس حکومت کارهای خوبی انجام دهیم. و البته استبداد انگلیسی را از بین ببریم. بنابراین در اینجا هم همینطور است.

خب حالا به من بگویید کجای حرف من اشتباه است. کجا اشتباه می‌کنم؟ پدران بنیانگذار اساساً از نظر عضویت در کلیسا، پیرو کلیسای انگلیکان بودند. مشکل کسی مثل جورج واشنگتن که پیرو کلیسای انگلیکان بود، این بود که خیلی خیلی خیلی به ندرت به کلیسا می‌رفت.

ما سوابق بسیار کمی از رفتن جورج واشنگتن به کلیسا داریم. بنابراین، این افراد اساساً انگلیکان هستند. آنها از نظر پیشینه‌شان انگلیکان هستند.

اما اولین کلیسای انگلیکان در آمریکا، منظورم اولین کلیسای توحیدی در آمریکا است، ما مستقیماً از کنار آن عبور خواهیم کرد، اگر مسیر آزادی را طی کرده باشید، از کنار آن عبور کرده‌اید، کلیسای کینگ است. در سال ۱۷۸۵ این کلیسا توحیدی شد. بنابراین، کلیساهای انگلیکان، حتی در آن زمان، به سمت توحیدگرایی، به ۱۷۸۵ سمت دئیسم، که در نهایت به توحیدگرایی تبدیل شد، حرکت می‌کردند.

بنابراین، آنها انگلیکن هستند، اما این چیز زیادی را بیان نمی‌کند. این واقعیت که آنها این سنت کلیسای و پیشینه کلیسای سنتی را داشتند، هنوز چیز زیادی در مورد زندگی مذهبی واقعی و عمیق آنها نمی‌گفت. بلکه، بنابراین آنها اساساً همه اینطور نبودند.

یادت باشه، امضاکننده‌ی اعلامیه‌ی استقلال در رود آیلند، کوئیکر بود. یه چیز دیگه. خب، در مورد، آره مت، اینجا بهمون کمک کن چی؟

من کاملاً موافقم که به عنوان یک کاتولیک تحصیل کرده و باسواد فنی، آیا می‌گویید که مثلاً مردم عادی باید با بهشت سر و کار داشته باشند؟ درست است، بله. من می‌گویم که مردم عادی، جدا از رهبری، در این زمان بیشتر به نوعی مذهبی ارتدکس هستند. با این حال، متأسفانه، با وجود این، این را خیلی بعدتر خواهیم دید.

جای تاسف است که با وجود این، با نزدیک شدن به زمان انقلاب، حضور در کلیسا به سرعت کاهش می‌یابد و در اینجا ما تازه این اولین بیداری بزرگ، یک بیداری عظیم در زندگی عمومی آمریکا را داشتیم، و با این حال این کاهش را قبل از انقلاب داریم. بنابراین، به نظر من مردم عادی، مردم عادی، به کلیسا می‌روند.

آنها مسیحی هستند و غیره. اما متفکران، کسانی که به این موضوع فکر کرده‌اند، و مردم عادی خوشحال هستند که به نوعی به این موضوع گره بخورند، زیرا به اندازه کافی در مورد جنگ‌های مذهبی می‌دانند. آنها به اندازه کافی می‌دانند که چه زمانی یک دولت کلیسا را کنترل می‌کند، و نمی‌خواهند به آن زمان برگردند.

بنابراین، به طور کلی، آنها به هر حال از کلیسا و دولت جدا هستند. بنابراین، آنها این را خواهند پذیرفت. چیز دیگری در مورد پدران بنیانگذار.

این [نظریه/مذهب/...] [به سمت دئیسم] خداباوری (در حرکت است. اگر جفرسون را وادار کنید که بخواند کتاب مقدس را بازنویسی کند و معجزات را حذف کند، گام‌های بسیار محکمی از مسیحیت ارتدوکس به سمت یک نوع تفکر خداباورانه‌ی تمام‌عیار برمی‌دارید. آیا جفرسون را به خاطر این انتخاب می‌کنید که او این کار را انجام داده است؟ بله، من جفرسون را انتخاب کردم چون او نویسنده‌ی درخشانی هم هست، و جفرسون بخشی از این تفکر را در زبان خود، که زبانی باشکوه است، شکل داده است.

بله، من او را انتخاب کردم چون شاید کسی باشد که بیشتر با او آشنا خواهیم بود. اما مثلاً در مورد رفتن به سراغ بنجامین فرانکلین چطور؟ آیا در بنجامین فرانکلین فردی بسیار مذهبی، ارتدکس و باثبات که به تجسم اعتقاد دارد، پیدا می‌کنید؟ نه، شما این را در بنجامین فرانکلین پیدا نمی‌کنید.

شما اساساً با یک دئیست روبرو هستید که می‌خواست یک زندگی اخلاقی خوب داشته باشد و چیزهای خوب زیادی برای فکر کردن به ما داد، مثل سحرخیزی که کرم را می‌گیرد. اما شما در مورد شخصی صحبت نمی‌کنید که ریشه در کتاب مقدس، کلیسا یا زندگی کلیسا دارد. آیا یک سوال دیگر دارید؟ بله، حتماً.

در آن زمان که جفرسون رئیس جمهور شد. وقتی جفرسون رئیس جمهور شد، درست است؟ و بنابراین، من به نوعی در تعجبم که، مثلاً، بین دولت آدامز، فدرالیست‌ها، جفرسون، و افرادی که می‌خواستند از جفرسون در ایدئولوژی سیاسی استفاده کنند، آیا تفاوت مذهبی قابل توجهی وجود داشت؟ من می‌گویم نه، اما آماده‌ام به افرادی که می‌خواهند گوش دهم، زیرا به نظر من دئیسم اساساً تفکر رهبری بود.

و حتی اگر رهبری تغییر کند و دیدگاه‌های خاصی تغییر کند، فکر می‌کنم ما اساساً هنوز در مورد، می‌دانید خداباوران صحبت می‌کنیم. بنابراین این همان موضوعی است که می‌خواهم مطرح کنم. اما آیا کسی از شما تا به حال نام کتاب «نور و جلال» را شنیده است؟ چه کسی نام این کتاب را شنیده است؟ «دست‌هایی برای نور و جلال»، در مورد آن شنیده است.

نه؟ خب، من و تد در مورد این کتاب شنیده‌ایم. بنابراین، هیچ دستی برای «نور و جلال» وجود ندارد که در مورد آن چیزی شنیده باشد. «نور و جلال» کتاب بسیار جالبی است و من صحبت‌های نویسنده را شنیده‌ام.

«و او کمی از افرادی مثل من که این چیزها را آموزش می‌دهند ناراحت است. بنابراین در کتاب «نور و جلال او سعی می‌کند خواستگاری کند، و شما باید کتاب «نور و جلال» را بخوانید. این به شما نوعی جنبه‌ی دیگر داستان را نشان می‌دهد.

اما او سعی می‌کند نکته‌ای را مطرح کند؛ او سعی می‌کند مطرح کند که پدران بنیانگذار اولیه، نوعی انجیلی تمام‌عیار بودند و صحبت کردن در مورد آنها به عنوان خداپاور کار خوبی نیست. خوب، بله، وجود داشت، یا شخصی که اغلب به او اشاره می‌کنم، یک کوئیکر در رود آیلند است که فکر می‌کنم اگرچه اعتقادات کوئیکر داشت، اما آنها اعتقادات ریشه‌داری به مسیح و نور درونی مسیح و غیره داشتند. بنابراین، بله.

جان ویترسپون عضوی از جامعه روحانیت بود. درست است. پس، او به این موضوع علاقه‌مند بود.

قضیه‌ی ویترسپون مثل چارلز چانسی کمی قبل‌تر است. چارلز چانسی عضوی از روحانیت بود اما همانطور که اشاره کردیم، منتقد اولین بیداری بزرگ بود و در نهایت به توحیدگرایی روی آورد. بنابراین، برخی از این افراد از نظر مذهبی نیز در حال فاصله گرفتن از ارتدکس هستند.

اما بله، می‌توانیم افرادی را پیدا کنیم که در این مدت آنها را انجیلی می‌دانیم. من فقط سعی می‌کنم این موضوع را مطرح کنم که افراد تأثیرگذار و متزلزل‌کننده، بدون قصد جناس، ما هنوز در مورد افراد تأثیرگذار و متزلزل‌کننده صحبت نکرده‌ایم، اما افراد تأثیرگذار و متزلزل‌کننده افرادی بودند که خداپاور بودند و از زبان روسو استفاده می‌کردند. آنها از زبان کتاب مقدس استفاده نمی‌کنند.

آنها هنگام تنظیم اعلامیه استقلال و قانون اساسی از زبان قرارداد اجتماعی استفاده می‌کنند. بله، من فکر می‌کنم اتفاقی که می‌افتد این است که دئیسم یک نیروی فکری جذاب در اروپا است و از طریق این افراد تحصیل کرده و اهل مطالعه به آمریکا می‌آید. یادتان هست جفرسون چه مدت در فرانسه بود؟ این افراد به نوعی در فرهنگ ما بسیار فرهیخته و روشنفکر هستند.

بنابراین، من فکر می‌کنم دئیسم اینجا هم جذابیت واقعی داشت. سوال از حضار. نه، درست است.

سوال خوبی است. من دو نکته را در نظر دارم. اول اینکه، قطعاً زائران، پیوریتن‌ها، راجر ویلیامز عضو کلیسای جماعت‌گرا، با این طرز فکر، از این زبان استفاده نمی‌کردند.

اگر واقعاً کشوری تأسیس می‌کردند، که نکردند، از زبان کتاب مقدس بسیار بیشتری استفاده می‌کردند. اما اگر تأسیس می‌کردند، از زبان تئوکراسی هم استفاده نمی‌کردند، چون فکر می‌کنم اساساً فکر می‌کردند که این فقط مربوط به اسرائیل است. اما از زبانی شبیه به این شهر که توسط خدا بر روی تپه‌ای بنا شده است، استفاده می‌کردند.

بنابراین، آنها به نوعی با این موضوع هماهنگ نبودند. مطمئناً در طول انقلاب افرادی بودند که به آن زمان نگاه می‌کردند و آن را به عنوان یک ملت مسیحی از این منظر می‌دیدند. اما فکر نمی‌کنم رهبری اینطور بود.

من فکر می‌کنم رهبری به ما چشم‌انداز جدیدی برای این موضوع ارائه می‌داد. و بخشی از این چشم‌انداز، البته جدایی کلیسا و دولت بود. این همچنین بخشی از چشم‌انداز ما برای توسعه یک کشور کاملاً جدید، یک دنیای کاملاً جدید در اینجا بود.

اما حالا، تاریخ به قرن نوزدهم و بیستم می‌رسد، و ما مطمئناً افرادی را داریم که به پدران بنیانگذار خود به عنوان کسانی که سعی در تأسیس یک ملت مسیحی داشتند، نگاه می‌کنند. من فکر می‌کنم آنها ملتی را بر اساس

اصول اخلاقی یهودی-مسیحی و پایه و اساس آن تأسیس می‌کردند. اما من متوجه نمی‌شوم که زبان آنها، زبان آنها به نوعی ماهیت آنها را به من نشان می‌دهد.

شما گفتید جدایی کلیسا و دولت از راجر ورلی بود. درست است. آیا گفتید پدران بنیانگذار اینطور بودند؟ من فکر می‌کنم پدران بنیانگذار هنوز بریتانیایی بودند.

و ما داریم بریتانیایی‌ها را بیرون می‌کنیم. بریتانیایی‌ها دنیای بریتانیایی را همچنان دنیایی می‌دانستند که در آن دولت کلیسا را کنترل می‌کند. و آنها این را نمی‌خواهند.

و آنها خوشحالند که اجازه شکوفایی مسیحیت در آمریکا و حتی شکوفایی سایر ادیان را می‌دهند. اولین کنیسه، در آمریکا تأسیس شد. فرهنگ مدرن یهودی کیست، مردم؟ ما پنج ثانیه وقت داریم. فرهنگ مدرن یهودی، کسی هست؟ اولین کنیسه یهودی در آمریکا کجا تأسیس شد؟ در رود آیلند.

این به دلیل آزادی مذهبی تعجب‌آور نیست. بنابراین، آنها از شکوفایی دین خوشحال هستند. شکی در این نیست.

چهارشنبه به این موضوع می‌پردازیم. می‌توانید چهارشنبه به من بگویید که واقعاً چقدر بدعت‌گذار هستم و بعد از آنجا ادامه می‌دهیم.

این سخنرانی دکتر راجر گرین در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه هفتم، دین و انقلاب آمریکا است.